

نقد دکتر فرشاد مومنی بر بیانیه دوم اقتصاددانان

انفجار گرانی و بیکاری مجلس و دولت، پشت به هم سوار بر یک اسب لنگ اند!

1- اقدامات مجلس هفتم آن روی سکه پیشنهادات طرفداران تعدیل اقتصادی است. 2- سیاست ها نسنجیده و انتخابات زدگی بر مجلس هفتم حاکم است. 3- از دولتی که خود شورای تثبیت قیمت ها را زیر نظر رییس جمهور فعال کرده این همه مخالفت با "تثبیت قیمت ها" چه معنایی می تواند داشته باشد؟ 4- در پانزده سال گذشته بنام خصوصی سازی و آزادسازی بیشترین فشار بر تولیدکنندگان وارد آمد و وسیع ترین فرصت رانت جویی در اختیار بخش خصوصی غیرمولد و تجار قرار گرفت 5- وجود پانزده هزار صنعتگر زندانی پیامد تدابیر طرفداران اقتصاد بازار است. 6- افزایش بهای ارز که گفته می شد به کاهش مصرف منجر می شود، برعکس به افزایش بیسابقه مصرف کالاهای غیراساسی به زیان اکثریت مردم انجامید. 7- علیرغم قراردادهای چند ده میلیاردی وزارت نفت، بدون ذخیره ارزی، بنزین مان را هم نمی توانستیم تامین کنیم. 8- دوران شیفتگی نسبت به توصیه های بانک جهانی به پایان رسیده است. 9- اکنون تجربه پانزده سال اجرای عملی برنامه ای را داریم که در 1368 جنبه نظری صرف داشت.

در ماه های آخر سال گذشته تعدادی از اقتصاددانان طرفدار برنامه تعدیل اقتصادی دو بیانیه خطاب به سیاستمداران ایران انتشار دادند. امضاکنندگان این دو بیانیه همگی از مقامات مسئول اقتصادی کشور یا مشاوران و کارشناسان نهادهایی نظیر بانک مرکزی، سازمان برنامه، وزارت نفت و ... هستند و برنامه های اقتصادی پانزده سال گذشته ایران، هرچند توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تدوین شده، اما به تایید و گزینش این اقتصاددانان اجرا شده است.

آنچه در زیر آمده نگاه فرشاد مومنی، اقتصاددانان ایرانی منتقد برنامه تعدیل اقتصادی، نسبت به بیانیه دوم این اقتصاددانان است. نقد وی بر بیانیه نخست آنان قبلا در روزنامه ایران و سپس سایت اینترنتی پیک نت منتشر شده است. مومنی از معدود اقتصاددانان منتقدی است که بدلیل گرایش های مذهبی خود گاه و بیگاه می تواند از سد سانسور مطبوعات و رادیو و تلویزیون دولتی ایران در مورد مخالفان برنامه تعدیل اقتصادی عبور کند و امکان طرح نظراتش را در سمینارها و مطبوعات، ولو بندرت، پیدا می کند. اهمیت دیدگاه های وی همچنین در آن است که از سوی يك اقتصاددانان غیرمارکسیست مطرح می شود. این مقاله که در قالب يك سخنرانی ارائه شده، به شکلی مغشوش، بدون رعایت نقطه و علامت گذاری و پاراگراف بندی، در روزنامه شرق منتشر شده است. خلاصه ای از آن را با تصحیحاتی که برای قابل فهم ساختن آن ناگزیر بود می خوانید.

در تاریخ پنج بهمن ۱۳۸۳ نامه جدیدی از اقتصاددانانی که مدعی طرفداری از اقتصاد بازار هستند منتشر شد. مشخصه محوری این نامه، موضع گیری نسبت به جهت گیری های مجلس در حوزه اقتصاد بود. وقفه ما در نگاه به این بیانیه ناشی از آن بود که فضای بحث در مورد مسائل اقتصادی ایران به قدری غیر عادی شده که انسان ترجیح می دهد سکوت کند و خود را درگیر این مباحث نکند. وجود این فضای غیرمتعارف به طور عمده برمی گردد به مناقشات لفظی و سیاسی دو گروه عمده. **گروه اول** کسانی هستند که این

نامه را امضا کرده اند و طیف کسانی که مانند اینها فکر می کنند. **گروه دوم** نیز کسانی هستند در مجلس و به ویژه در مرکز پژوهش های مجلس مشغول فعالیت هستند.

در مورد گروه اول، ارزیابی کلی من این است که با وجود اینکه مرتب سعی می کنند به شکلی بر جنبه های **علمی** تاکید کنند، **ابتدایی ترین** و بدیهی ترین مولفه های علمی را در گزاره های خود **رعایت نمی کنند**. گروه دوم گرچه در **ظاهر و صورت** با جهت گیری هایی که گروه اول مطرح کرده مخالفت می کند، اما مخالفت ایشان به عرصه های روش و محتوا گسترش پیدا نمی کند و در حد صورت و شکل باقی می ماند. به عنوان مثال بحث محوری گروه اول آن است که به شکل های مختلف تلاش می کنند **صرف نظر از شرایط نهادی موجود ایران** برچسب اقتصاد بازار را به همان شکلی که در سیاست های شکست خورده **تعدیل ساختاری** بود، مطرح و تحمیل کنند. آثار و پیامد های این نحوه به کارگیری مجموعه سیاست های مزبور در مقیاس بین المللی شناخته شده و حتی متولیان بین المللی این جهت گیری ها نیز به انتقاد از خود گسترده ای طی این چند سال دست زده اند. اما ظاهراً هنوز اطلاعات مربوط به این تحولات در اختیار ایشان قرار نگرفته است. گروه دوم با شعار هایی وارد می شوند و عمدتاً از جهت گیری ها و عنوان های درستی نام می برند، مانند نیاز مبرم اقتصاد ایران به ثبات اقتصاد کلان و در نتیجه اجتناب ناپذیری حرکت به سمت منطقی کردن ارزش پول ملی، نرخ بهره و... **اما رویه و روش کار آنها روی دیگر سکه و نسخه پیشنهادی گروه اول است**. اصول توصیه های مطرح شده توسط این گروه (مجلس هفتم) شباهت حیرت انگیزی با اصول گروه اول دارد و با پیامد هایی که به اقتصاد کشور تحمیل می کند می تواند به اندازه همان جهت گیری های شکست خورده تعدیل ساختاری، خسارت بار باشد. مهم تر آنکه بد مطرح کردن و بد دفاع کردن از سیاست های خوب یک سابقه ذهنی بد از جهت گیری های قابل دفاع به جا خواهد گذاشت. رویه هایی که گروه اول از طریق وارد کردن شوک به صورت مثبت به اقتصاد تحمیل کردند، اینها اعتقاد دارند باید به صورت منفی به اقتصاد وارد شود. یعنی **هر دو گروه بر اصل وارد کردن شوک اتفاق نظر دارند**.

بحث ما این است که هر رویکردی به شوک درمانی صرف نظر از علامت مثبت یا منفی آن به واسطه تنگنای اساسی ساختاری و نهادی اقتصاد ایران ما را در معرض عوارض سوء ناشی از شوک قرار خواهد داد. اصولاً تمام بحث هایی که از منظر تئوریک در چارچوب اقتصاد نهادگرا مطرح می شود مهم ترین مولفه اش آن است که **بر اساس تجربه تاریخی چند هزار ساله بشری رویکردهای معطوف به اصلاح پایدار وضعیت تنها در یک کادر تدریجی عمل می کنند و تا زمانی که ظرفیت های نهادی مناسب برای تغییر پدیدار نشده وارد کردن شوک می تواند خسارت بار باشد**. ضمن آنکه در عمل مشاهده می شود که گروه گرد آمده در مجلس هفتم همزمان با طرح شعار درست تثبیت قیمت ها، به شکل های بسیار **غیرعادی و سیاست زده** تلاش می کنند تا نظام اجرایی کشور را با تغییرات بزرگ و شتابزده و احساسی روبه رو سازند به طوری که احساس نامطبوع **انتخابات زدگی** و تلاش عجولانه برای **جا به جایی منافع** با سرعت و شتاب غیرمتعارفی به روشنی قابل مشاهده است.

بنابراین یکی از دلایلی که شخصاً ترجیح می دادم در خصوص بیانیه دوم سکوت کنم این بود که در گرما گرم بحثی که بین دو گروه وجود دارد، آن چیزی که قربانی می شود **علم** است که متأسفانه هیچ کدام از دو طرف ملاحظات علمی را به گونه ای شایسته رعایت نمی کنند، به اضافه اینکه سببه جانبداری از یکی از دو گروه یا مخالفت با یکی از آنان مطرح می شد. در حالی که **از نظر من این دو گزینه نه چندان تفاوتی با یکدیگر دارند و نه آنکه برای جامعه فرقی می کند که به دست کدام یک از دو گروه اقتصاد ایران با سوء کارکرد مواجه شود**.

در سال های آغازین اجرای برنامه شکست خورده تعدیل ساختاری کسانی از همین آقایان امضا کننده بیانیه (اقتصاددانان) در واکنش به به هم ریختگی های ناشی از تضعیف مستمر و شدید ارزش پول ملی اظهار می داشتند که از طریق این سیاست به صورت طبیعی و خود به خودی از واردات به شدت کاسته شده و صادرات با افزایش چشمگیر روبه رو خواهد شد و ترکیب این دو منشا بهبود تراز پرداخت ها و رونق اشتغال و تولید می گردد. اما هنگامی که **در عمل واردات افزایش چشمگیر پیدا کرد و صادرات نیز با تغییر معنی داری مواجه نشد، کشور با بحران تراز پرداخت ها و انبوه بدهی های خارجی و اخواست شده روبه رو شد و به جای رونق اشتغال و تولید، بحران بیکاری فزاینده و سیر نزولی رشد ارزش افزوده پدیدار شد؛** آنها تازه متوجه شدند که داستان به این سادگی ها هم نیست و تحقق آن انتظارات تئوریک منوط و مشروط به وجود انبوهی از پیش شرط ها و پیش نیاز های نهادی - زیربنایی و ساختاری و برنامه مناسب است که اکثریت قاطع آنها در ایران وجود ندارد.

اکنون پس از گذشت حدود ۱۵ سال از آن تجربه، عده ای (**در مجلس هفتم**) رویکرد شوک درمانی معکوس را در دستور کار قرار داده اند و در پاسخ به انتقادات مشابه این عده نیز ادعا می کنند که این شوک معکوس منجر به افزایش بهره وری در درون بیکره دولت و به ویژه شرکت های دولتی خواهد شد. بدون آنکه اینان نیز به پیش نیازهای بهره وری و ضرورت برنامه ریزی برای تحقق چنین انتظار میمونی توجه کنند. بدیهی است این غفلت نیز دستاوردی مشابه همان تجربه قبلی به ارمغان خواهد آورد.

نکته دیگری که باعث می شود بحث کردن درباره اقتصاد ایران در این شرایط دشوار شود مشاهده پارادوکس های غیرمتعارف است. به عنوان مثال یکی از پارادوکس های مهم که در هر دو بیانیه وجود دارد، مشاهده این همه **دلسوزی و دم زدن از مردم و فقرا توسط طرفداران اقتصاد بازار** است. واقعیت آن است که اقتصاد بازار با همه محاسن و کارکرد های مثبتی که تحت شرایطی می تواند داشته باشد و دارد، اما روی این نقطه ضعف که مطلقاً اعتنایی به عدالت ندارد، همه مخالفین و موافقین آن اتفاق نظر دارند. بنابراین سوال این است که اینان چه نوع طرفداران اقتصاد بازار هستند که روی بدیهی ترین ویژگی و مهم ترین نقطه ضعف اقتصاد بازار اینقدر سهل انگارانه برخورد می کنند. آنچه برای من تاسف بارتر است، آن است که در میان امضا کنندگان افرادی وجود دارند که در مقالات ترجمه شده و کتب تالیف شده آنها (با همه شیفتگی و ارادتی که به اقتصاد بازار دارند)، خود تصریح کرده اند که اقتصاد بازار با همه وجوه مثبتی که از نظر آنان دارد از این نظر که **هیچ توجهی به عدالت اجتماعی ندارد** مورد نكوش و انتقاد است. بنابراین به رغم صحه گذاشتن برخی از همین افراد بر این نقطه ضعف اینگونه دلسوزی کردن برای فقرا و مردم نیز حکایت از **الگوی برخورد ویژه ای** می کند که به راستی برای جامعه علمی ما جای تاسف و تاجر دارد. آنچه ما را شگفت زده تر می کند آن است که به لحاظ تئوریک، خود این دوستان می دانند که **اقتصاد بازار در واقع منطق داروینیسیم اجتماعی را پذیرفته است**. در بیانیه این اقتصاددانان نیز به شکل های مختلفی این مفهوم ذکر شده و معذک پرچم حمایت از مردم و فقرا توسط امضا کنندگان حمل می شود.

زمانی که چنین پارادوکس هایی مشاهده می شود، طبیعی است که ذهن به این سمت سوق یابد که اصل مطلب باید چیزی دیگر باشد. در واقع دلسوزی برای مردم و فقرا مستمسک هایی هستند برای دادن پیامی دیگر.

از انبوه دیگر پارادوکس ها درمی گذریم و روی برخی از نکات این متن متمرکز شویم. نکاتی که نشان می دهد بی دقتی های علمی در نوشتن اینگونه نامه ها تداوم دارد و این بی دقتی ها نسبت به بیانیه اول این اقتصاددانان اگر بیشتر نباشد، کمتر نشده است.

اولین نکته ای که در این بیانیه به چشم می خورد مربوط به مقدمه آن است که دیگران را به اجتناب از طرح سئوال‌های کلی و وعده های مبهم دعوت می کند. بدیهی است اولین انتظار از امضا کنندگان بیانیه آن است که خود این نکات را رعایت کنند. مثلاً در متن بیانیه دوم آمده است که «در بیانیه (اول) به طرح نگرانی نسبت به **تداوم روند های گذشته** و احتمال ظهور تداوم و یا تشدید آن در آینده پرداخته شده بود لیکن در هفته های اخیر و زودتر از آنچه پیش بینی می شد، حرکت هایی صورت گرفت و...». می بینیم نویسندگان بیانیه توضیح نمی دهند از کدام **روندهای گذشته** سخن می گویند و این گذشته ناظر بر چه دوره ای است؟ اگر منظور از **دوره های گذشته**، هشت یا ده سال گذشته است، **در تقریباً تمام این دوره، سیاست های اقتصادی حاکم بر کشور مبتنی بر توصیه های امضا کنندگان همین بیانیه بوده است.** اگر هم منظور از دوره های گذشته، دوره های دیگری است که آن را هم باید دقیقاً مشخص کنند.

نکته مهم دیگری که در این بیانیه آمده **ضرورت توجه به ثروت ها و امکانات عمومی** است. امضا کنندگان ادعا کرده اند که با توجه به افزایش حجم و دامنه ثروت های عمومی در نظام های اقتصادی معاصر، **یک وجه مهم از اقتصاد سیاسی به چگونگی حفظ، توسعه و فزونی این ثروت ها می پردازد.** وجه مهمی از سازمان سیاسی و نظام حقوقی کشورها نیز متوجه و متمرکز بر چگونگی استفاده مطلوب و چگونگی از استفاده های نامطلوب و یا سوءاستفاده افراد ذی نفع از اینگونه ثروت هاست.

توجه این اقتصاددانان به اهمیت ثروت ها و امکانات عمومی بسیار متین و شایسته احترام است. منتها دو پرسش را در اینجا می توان مطرح کرد. اولاً تعریف این اقایان از ثروت ها و امکانات عمومی چیست؟ ثانیاً در جوامع که به لحاظ تئوریک و عملی به این مسائل می اندیشند و برخورد فعال و مثبتی با امکانات عمومی دارند به چه شکل ثروت های عمومی را مورد استفاده قرار داده اند؟ واقعیت این است که در بحث امکانات عمومی سوال ها و ابهام های بسیار وجود دارد که در بیانیه تنها به چند مورد خاص که محل دعوا و نزاع تبلیغاتی میان ایشان و گروه دوم است بسنده شده.

این تاکید لازم است که ثروت های عمومی به هیچ وجه محدود به موارد اشاره شده در بیانیه اقتصاددانان نیست و دامنه بسیار گسترده تری دارد. در یک برخورد منصفانه با مسائل اقتصادی ایران منطق های مطرح شده در بیانیه، چه به لحاظ تئوریک و چه به لحاظ عملی باید به طور جدی مورد واکاوی قرار گیرد.

نفت در اقتصاد ایران

در گستره ثروت های عمومی در ایران مثلاً به **نفت** اشاره می کنیم. در دوره ۱۵ ساله گذشته جهت گیری های کلان مدیریت اقتصادی ایران در جهت خواست ها و توصیه های امضا کنندگان بیانیه اقتصاددانان بوده است و در این دوره با ثروت ملی نفت چه برخوردی شده و چگونه از آن صیانت شده است؟ چرا کشور در معرض این همه مشکلات و چالش ها قرار گرفت؟ چرا برای پیش بردن رویکرد های غیرکارشناسی در مورد قرارداد های نفتی و سیاست های مربوط به قیمت گذاری فرآورده ها، این اقتصاددانان جهت گیری هایی را پیشنهاد کردند و به اجرا درآوردند که ظرفیت و توانایی مواجهه ملی با مسائل و مشکلات حال و آینده را به شدت تحلیل برد؟ چرا هم اکنون با وجود آن همه قرارداد و تحمیل بدهی به کشور برای تامین ابتدایی ترین نیازها نیز با بحران های جدی برخورد کرده ایم؟ چرا در شرایطی که وزارت نفت چند ده میلیارد دلار منابع کشور را به صورت وام و ارز نفتی تحت عنوان سرمایه گذاری مورد استفاده قرار داده، اگر حساب ذخیره ارزی نبود حتی قادر به تامین بنزین مورد نیاز خود نبودیم؟

امضا کنندگان بیانیه تاکید کرده اند که از حساب ارزی نباید با بی مبالاتی استفاده کرد. سؤال این است که مگر سال جاری اولین باری است که این اتفاق می افتد؟ مگر نه این است که از همان سال تصویب برنامه سوم استفاده از مازاد درآمد های نفتی با توجهات مختلف همچنان دنبال می شد؟ اگر مسئله واقعاً نگرانی در این زمینه است و دغدغه امضا کنندگان واقعاً دغدغه ملی و منافع مردم است چرا اینان در تمام مدت گفته شده سکوت یا همراهی کردند؟ مسئله دیگری که در این بیانیه وجود دارد، تحولات مهمی است که در ساخت بودجه کشور طی این سال ها اتفاق افتاده است. از سال ۱۳۶۸ سمتگیری اقتصاد ایران تغییر یافت که همچنان استمرار دارد. این تغییرات زیر پرچم خصوصی سازی و حداقل سازی اندازه دخالت دولت در اقتصاد بود. این اقتصاددانان در آن زمان شعار می دادند که از این طریق و کاهش تصدی گری دولت، توجه ان به جای امور کم اهمیت به امور زیربنایی معطوف خواهد شد. پس چرا طی ۱۵ سال گذشته این مسئله حالت معکوس پیدا کرد و با عمل به شعارهای دوستان وزن بودجه عمومی که بر محور زیربناسازی های مادی و انسانی سامان می یابد مرتباً رو به کاهش گذاشت و در عوض وزن تصدی گری دولت افزایش یافته است؟ شرافت علمی اقتضا می کند که این گروه با واقعیات شفاف تر

برخورد نمایند و توضیح دهند که چرا در شرایطی که توصیه های آنان دقیقاً به اجرا درآمده است، نتایج حاصله دقیقاً عکس آن چیزی است که به جامعه وعده داده می شد؟

مسئله بعدی که حتماً باید روزی ان را با امضا کنندگان بیانیه دوم ۱۵ اقتصاددان مورد بحث قرار داد آن است که قرار بود از طریق دادن اجازه عملکرد آزاد به نیرو های بازار و آزادسازی اقتصادی تحولاتی را در اقتصاد کشور پدید آورد. کدامیک از این تحولات اتفاق افتاد؟ در سند پیوست برنامه اول توسعه تصریح شده بود که مدیریت اقتصادی کشور در زمان جنگ آنچه به یادگار گذاشته، ساختار هزینه های مصرف کلان ملی به گونه ای است که کشور را در ایده آل ترین شرایط برای حرکت توسعه ای قرار داده است زیرا در آن شرایط هزینه های مصرفی به حداقل رسیده بود. در همان زمانی که برنامه اول را مورد ارزیابی و نقد قرار می دادیم یکی از وجوه تناقض آمیز گفتار های آن روز برخی از همین امضا کنندگان آن بود که در عین صحنه گذاشتن بر این مطلب چند صفحه بعد برای توجیه دستکاری نرخ ارز گفته بودند که طی سال های جنگ ارز ارزان گرایش مصرفی را دامن زده است. در سند پیوست برنامه اول زمانی که به ترکیب هزینه های مصرفی و سرمایه ای طی سال های جنگ می پردازد، تصریح می کند که وضعیت هزینه های مصرفی به ویژه از نظر تخصیص منابع به نیاز های اساسی در برابر کالا های غیرضروری و تجملی، جامعه را در شرایط ایده آلی قرار داده اما در صفحات بعدی ادعا شده که طی سال های جنگ ارز ارزان باعث افزایش مصرف ارزان شده است!!!

بعداً در چارچوب برنامه شکست خورده تعدیل ساختاری، بهای ارز را در ابعادی بی سابقه در تاریخ اقتصادی یکصد ساله گذشته کشور گران کردند به این امید که تقاضا را کنترل کنند و جلوی مصرف ارزان ادعایی را بگیرند اما در عمل به گواهی اسناد و گزارش های ارزیابی دو ساله، سه ساله و پنج ساله از عملکرد برنامه اول، بزرگ ترین انحراف واقع شده میان اهداف برنامه مزبور با عملکرد به افزایش چشمگیر و بسیار فراتر از برنامه در زمینه هزینه های مصرفی مربوط می شد با این تفاوت که الگوی تخصیص ها واژگونه شد و کمترین اعتنا و توجه به نیاز های اساسی مردم صورت نگرفت و بیشترین عنایت ها به کالا های لوکس و تجملی و عمدتاً وارداتی معطوف گشت. به این ترتیب جهش قیمت کالا های اساسی موجب محرومیت غیرعادی اکثریت جمعیت در آن دوره شد. در حالی که در همان دوره براساس گزارش های بانک مرکزی برخی از اقلام کالا های لوکس و مصرفی کاهش چشمگیری در قیمت داشته اند.

کسانی که این قدر دم از مردم می زنند و می گویند که اغنیا بیشتر از همه مردم از یارانه انرژی استفاده می کنند و فقرا قادر به انجام این کار نیستند باید نیم نگاهی به گذشته عملکرد خودشان و پیامدهای آن دسته از توصیه های خود که مبنای عمل قرار گرفته باشند و در مورد این مطالب هم صادقانه توضیح دهند. در این تحول ساختی که در الگوی مصرف پدیدار شد شرایط به گونه ای شد که خود این افراد نیز برخلاف موازین تئوریک مورد قبولشان ناگزیر شدند که به اقداماتی همچون تامین حداقل نیازهای دانش آموزان مناطق محروم از طریق برنامه های گسترده تغذیه رایگان و از این قبیل دست بزنند. جالب است که این افراد در تمام این سال ها در خصوص این موضوع سکوت کرده اند.

در مسئله سوبسید ها، در حالی که سوبسید هایی که دولت و مدیریت اقتصادی دوران جنگ در زمینه ارزان کردن نیازهای اساسی مردم اعمال می کرد، دوستان مدعی طرفداری از فقرا این گروه سوبسید ها را نپذیرفتند اما در مورد **سوبسید های غیرمتعارف که از طریق خصوصی سازی به گروه های ثروتمند جامعه تعلق می گرفت**، این گروه نه تنها سکوت کردند بلکه بر آن صحنه گذاشتند و جالب آنکه در این بیانیه باز هم همگان را به ادامه آن دعوت می کنند!!

مباحثی که این اقتصاددانان در بیانیه فوق الذکر و بیانیه قبلی مطرح کرده اند اگر در سال ۱۳۶۸ جنبه نظری صرف برای ایران داشت، طی این ۱۵ سال به آنها عمل شده و ما یک مجموعه دانسته های عظیم در نهاد های رسمی متولی مدیریت اقتصادی کشور داریم که بایستی به همه آنها توجه شود.

نکته بعدی که بایستی مورد توجه قرار گیرد آن است که طی ۱۵ سال گذشته به جز موارد استثنایی، عموماً درآمدهای ناشی از خصوصی سازی صرف امور جاری شده است. دوستانی که این قدر نگران ثروت ها و امکانات عمومی هستند طی ۱۵ سال گذشته حتی یک بار هم به روند موجود اعتراض نکردند و هر بار که خودشان مسئولیت بودجه ریزی کشور را داشتند، تدابیری اندیشیدند که میزان بیشتری از ثروت های عمومی فروخته شود و صرف امور جاری شود. ما چطور می توانیم باور کنیم که این گروه یک باره چنین دلسوز ثروت های عمومی شده اند. البته اگر پس از ۱۵ سال به این جمع بندی رسیده بودند که ثروت های عمومی مهم هستند و حفظ آنها اهمیت دارد، ما خوشحال می شدیم. اما در اینصورت باید با ارزیابی عالمانه و منتقدانه تجربه گذشته توضیح دهند که چه توصیه های جدید و چه تدارکات و تمهیداتی پیش بینی می کنند که مانع از تکرار شدن تجربه های تلخ گذشته باشد؟

این اقتصاددانان تصریح می کنند که بنظر آنان مجموعه اقداماتی که موجب رشد نقدینگی و ضایع شدن منابع بانکی در بخش دولتی اقتصاد می شود منشاء بسیاری از معضلات اقتصادی کشور است. در این گزاره به گونه ای مطلب عنوان شده که گویی تغییرات نقدینگی در ایران دارای جنبه اکتیو بوده، در حالی که همگان می دانند که تحولات نقدینگی در ایران کاملاً جنبه انفعالی داشته است و به دنبال دستکاری قیمت های کلیدی، نقدینگی به صورت انفعالی تغییر می کرده و اتفاقاً در دوره ای که توصیه های این گروه مورد عمل قرار می گرفت تغییرات حجم نقدینگی و نیز نرخ رشد متوسط آن حتی نسبت به دوره جنگ به مراتب بیشتر بوده است. بنابراین مشخص نیست تکرار این توصیه کلیشه ای که بانیان و توصیه کنندگان بین المللی آن هم دیگر چنین رویکردی ندارند و عقب نشینی کرده اند، واقعاً بر چه اساس است. **ما فقط به حکم تجربه ۱۵ سال گذشته به طور قطع می دانیم که منافع اکثریت مردم در جهت عکس این توصیه ها است.**

امضا کنندگان بیانیه دوم در یکی دیگر از توصیه های خود تاکید کرده اند که باید زمینه سازی هایی برای گسترش بخش خصوصی صورت گیرد. از نظر من گسترش بخش خصوصی با مضمون توسعه ای یکی از ایده آل ها برای هر نظام سیاستگزاری اقتصادی است.

منتها آن چیزی که رویکرد های مختلف را از هم متمایز می کند رویه هایی است که ادعا می شود قرار است چنین پدیده ای را ایجاد کند. تجربه عملی رویه های مطرح شده از سوی این گروه به همراه تجربه رویه دیگری که در ده سال اول بعد از انقلاب اجرا شد وجود دارد. این که امضاکنندگان بیانیه بدون هیچ گونه ارزیابی انتقادی از توصیه های کلیشه ای خودشان، مجددا همان رویه های قبلی را توصیه می کنند بیش از آنکه امیدوار کننده باشد نگران کننده است. **طی ۱۵ سال گذشته به نام گسترش بخش خصوصی از طریق اجرای این سیاست ها، با يك تجربه از میدان به در کردن کم سابقه بخش خصوصی در اقتصاد ایران رویه رو بوده ایم.** در اینجا نیز - درست مانند تحولی که در ساخت هزینه های مصرف مطرح کردند- در مورد بخش خصوصی نیز باید توجه کرد طی ۱۵ سال گذشته در چارچوب عمل به توصیه های این گروه **کدام بخش خصوصی تقویت شد و کدام تضعیف؟**

همین چند روز گذشته مسئول خانه صنعت ایران در مصاحبه ای اعلام کرد فقط به دلیل سیاست تضعیف ارزش پول ملی و تحمیل هزینه های بعدی این سیاست نادرست به تولیدکنندگان **۱۴ هزار صنعت گر زندانی** داشته ایم. اما در عوض در همین دوره غیرمتعارف ترین امتیاز ها به بخش خصوصی سوداگر و دلال اختصاص داده شد.

زمانی که اولین موج سررسید بدهی های خارجی در پیامد برنامه تعدیل ساختاری ظاهر شد مدیریت وقت بانک مرکزی به واسطه ناتوانی هایش، نتوانست بدیهی ترین مسائل تجربه شده در جهان را مبنی بر وقوع همزمان سیاست تضعیف ارزش پول ملی با وام گیری خارجی مورد توجه قرار داده، پیشگیری های لازم را صورت دهد و در نتیجه در زمان سررسید بدهی ها معادل ریالی بدهی های سررسید شده نسبت به زمان اخذ وام تغییرات فاحش کرده بود.

در واقع اشتباه را مدیریت پولی کشور مرتکب شده بود اما بار ناشی از این اشتباه بر شانه دو گروه قرار می گرفت. **اول تولیدکنندگان و دوم واردکنندگان.** برخی از همین گروه امضاکنندگان بیانیه در آن زمان تولیدکنندگان را مجبور کردند تا مبلغ مابه التفاوت نرخ ارز را پرداخت کنند. در صورتی که تولیدکنندگان در این میان هیچ گناهی برگردن نداشتند و عطف به ماسبق هم هیچ منطق قانونی نداشت. اما زمانی که نوبت به واردکنندگان رسید، آنان را از پرداخت مابه التفاوت معاف کردند در شرایطی که بخش مهمی از صنعت گران به واسطه بی کفایتی مدیریت پولی وقت زندانی شدند. بنابراین به نام خصوصی سازی و آزادسازی، وحشتناک ترین فشار ها به بخش خصوصی مولد وارد شد و غیرمتعارف ترین فرصت های رانت جویی در اختیار بخش خصوصی غیرمولد و سوداگر قرار گرفت. امضاکنندگان بیانیه دوم باید توضیح دهند که آیا می خواهند تجربه های گذشته دوباره تکرار شود و یا اینکه يك ارزیابی انتقادی از عملکرد گذشته خود دارند و می خواهند با ابزار های گوناگون از تکرار این تجربه تلخ جلوگیری کنند؟

اگر واقعاً امضاکنندگان هدف دوم را دنبال می کردند حق آن بود که جلوه هایی از تدارکات و تمهیدات جدید را در بیانیه خود منعکس می کردند وگرنه ذهنیت تاریخی دست اندرکاران اقتصاد ایران از این شعار ها و اتفاقات بعد از آن خاطره چندان خوبی ندارند.

شاید بتوان ده ها مورد دیگر از این ابهامات و تعارضات را در بیانیه دوم استخراج کرد. اما ناگزیر به واسطه محدودیت زمان از بقیه موارد صرف نظر می کنم.

در خاتمه چند توصیه برای دوستان امضاکننده دارم. اینکه نسبت به سرنوشت گروه های فقیر توجه نشان دادند شایسته تقدیر است ولی یکی از وجوه توجه علمی به سرنوشت گروه های فقیر توجه به دو مسئله است و متأسفانه در هیچ يك از دو نامه اول و دوم با توجه به ضوابط علمی کوچک ترین توجهی به این موارد نشده است.

مسئله اول **اشتغال** است. این دوستان خودشان در سند پیوست برنامه سوم (جلد دوم از پیوست شماره ۲) تصریح کرده اند که در اثر اجرای سیاست تضعیف ارزش پولی طی سال های

برنامه دوم کشور با بحران سرمایه‌گذاری‌های مولد روبه‌رو شده و بنابراین یکی از مهم‌ترین مولفه‌های تشدید بحران بیکاری همین بحران سرمایه‌گذاری است. باید برای این موارد توضیح می‌دادند که چه تدبیری اندیشیده‌اند که در صورت بازگشت به همان کلیشه‌های سابق بحران‌های سابق تکرار نشوند.

مسئله دوم **فساد مالی** است. گفته می‌شود که در يك اقتصاد سیاسی **رانتی** فساد مالی همزاد فعالیت‌های اقتصادی می‌شود و اگر يك برنامه پیشگیری از فساد مالی وجود نداشته باشد می‌تواند موجب نابرابری‌های لجام‌گسیخته‌تر شود. **ما کوچک‌ترین حساسیتی در این زمینه نیز در بیانیه دوم مشاهده نمی‌کنیم.**

در عین حال می‌توان وجوه مثبتی را در بیانیه فوق مشاهده کرد. اولین وجه آن است که برخورد‌های بسیار چشم‌بسته و همراه با شیفتگی نسبت به روند‌های جهانی شدن در این برنامه مشاهده نمی‌شود. ضمن آنکه نفس توجه به منافع ملی و ثروت‌های عمومی و نیز وضعیت گروه‌های فقیر کم‌درآمد را نیز صرف نظر از میزان کارآمدی، اعتبار و ارزش علمی توصیه‌های مطرح شده می‌بایست در زمره دیگر وجوه مثبت این بیانیه در نظر گرفت.

نکته ای هم هست که باید با **ریاست محترم جمهوری** در میان گذاشته شود و آن هم موضع‌گیری‌های شتاب‌زده و سیاست‌زده مقامات اقتصادی کشور در این مباحث است. برای دولتی که خود از سال ۱۳۸۱ «شورای تثبیت قیمت‌ها» را زیر نظر معاون اول رئیس‌جمهور فعال کرده است مخالفت‌های این‌چنینی با مسئله تثبیت قیمت‌ها به واقع شگفت‌آور و دور از انتظار است. آیا بهتر نیست که از مدیریت اقتصادی کشور بخواهید به جلد اول پیوست سند لایحه برنامه چهارم مراجعه کند و نشان دهد که کدامیک از این تغییرات جهشی در قیمت‌های کلیدی به ویژه قیمت فرآورده‌های نفتی در برنامه چهارم وجود دارد و از ایشان سؤال کنید که اگر در ارقام برنامه چنین چیزی وجود ندارد **این همه جنجال و برخورد‌های غیرعادی با اصل اساسی و مورد اتفاق نظر مبنی بر «تثبیت قیمت‌ها» ریشه در کجا دارد؟** آیا استفاده بی‌رویه از منابع صندوق ذخیره ارزی از همان سال اول تصویب برنامه مورد عمل نبوده؟ آیا دوستان دولت نمی‌دانند که دولت بزرگ‌ترین مصرف‌کننده در اقتصاد ایران است و هرگونه تلاش برای دستکاری قیمت‌های کلیدی بیش و پیش از مردم آثار زیان‌بار خود را به خود دولت تحمیل خواهد کرد؟ بنابراین باید بررسی شود در شرایطی که بیش از هر وقت دیگر کشور به آرامش و وقار احتیاج دارد این نحوه برخورد با مسائل اقتصادی تا چه زمانی قابل استمرار است و مواضع اصابت نفع و ضرر آنها کجاست؟